



آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه تبلیغ و نه ... تنها برای خواندنست و ...

آراد م. ایل بیگی  گاه روزانه های دیروز ... و امروز

499

زن ، از نگاه سعیدی سیرجانی

Negin
Autumn 2006

شماره ۲۶
پاییز ۱۳۸۵ خورشیدی - ۲۰۰۶ میلادی
نکشته ۳۱۵ دلار

نگین



زن از نگاه سعیدی سیرجانی

هوشنگِ گلابِ دِر زَن ، آزِ نِگاه سَعیدی سیرجانی

گذاری در کتاب : سیمای دو زن ،
نوشته ی تحقیقی ، تحلیلی سعیدی سیرجانی

« .. آدمی زاده ام ، آزاده ام و تکلیش هم تقدیم همین نامه که حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران یگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلا خیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند. با تقدیم احترام سعیدی سیرجانی» (از نامه ی سرگشاده ی سعیدی سیرجانی به خامنه ای)

« اگر رژیم جمهوری اسلامی را تأیید کردی؛ تو مسلمونی، معتقدی، متدبّتی. اگر یک کلمه باب میل شونو نگفتی، یا کافری، یا مرتدی، یا عامل صهیونیسمی، یا عامل سیا هستی، یا عامل امپریالیسمی؛ که من هر پنج تاش هستم. یادتان باشه ..»
(سعیدی سیرجانی، در یک گفتگوی پیش از دستگیری و مرگ.)

« من روزی که داشتند علیه من توی خیابانها تظاهرات می کردند پرچم برداشته بودند. بنده شده بودم کی بود اون؟ سلمان رشدی ثانی ... در خونه م هم باز گذاشتم. توی حیاط هم خوابیدم . تابستون بود. گفتم هرکی می خواد منو بکشه بیاد بکشه . بگذار این قطره ی خون در راه ایران ریخته بشه تا ببینیم آینده چه می شه؟ » (گفتگوی پیش از دستگیری و مرگ)

{ هر سه نقل قول بالا، برگرفته شده از فیلم مستند: «موج و آرامش» ، کار با ارزش آقای «رضا علامه زاده» ، می باشد. }

سعیدی سیرجانی، در روز ۲۳ اسفند ۱۳۷۲ در تهران دستگیر و در روز ۶ آذر ۱۳۷۳ به قتل می‌رسد.
 اتهام اولیه او: «داشتن مواد مخدر و مشروب الکلی و ویدیوی مستهجن»، بود. سپس، ۵ اتهام «سیاسی و اخلاقی» زیر به او نسبت داده شد: «دریاقت مبلغ هنگفتی از عوامل ضد انقلاب در اروپا و آمریکا، عضویت در یک شبکه ی قنچاق، مؤلف مخدر، توطئه، تهیه ی مشروبات الکلی در خانه خود و فروش و مصرف آن و همکاری با آفراتی که در دوره شاه عضو ساواک بودند»، و نهایتاً، «شرکت در کورتای ناموفق نوز» هم به لیست اتهامات فوق افزوده شد.

روشن است که سعیدی سیرجانی را اتم کشان جمهوری اسلامی در «وزارت اطلاعات و امنیت کشور» (ولواک)، کشتند؛ چیزی که در پی از پرده برون افتادن ران «قتل های زنجیره ای»، تشکار شد. ولواک در آن زمان مدعی شد که او خود مرده است. یک روزنامه ی وابسته به بندهای تروریست حاکم، نیز نوشت: «سعیدی سیرجانی در اسفند ۷۲ به جرم حمل مواد مخدر، در تهران دستگیر شد و چند ماه بعد درگشتت، وی در یکی از مصاحبه ها اعتراف کرده بود که ۲۰ هزار دلار از طریق سازمان سیا برای انتشار کتابهای خود دریافت کرده است.»؛ در حالیکه امروز چگونگی کشته شدن او به نست «سعید امامی»، کاملاً بر ملا شده است.

قتل سعیدی سیرجانی، گونه ی تازه ای از ترور و کشتن مخالفان به نست رژیم جمهوری اسلامی بود؛ و به همین دلیل هم، تا مکتها در پرده ی اتهام قرار گرفت. حکما ترورهای بدی، یعنی ترور دکتر مجید شریف، دکتر احمد نعلتی، احمد میرعلانی، دکتر عفتار حسینی، ایراهیم زال زاده و مانند اینها، چون با مهارت و برنامه ریزی موزیانه و زیرکانه طراحی و به مرحله ی اجرا در آمد؛ اتفاقی و ناشی از تصادفات و حوادث، اعلام گردید تا کسی به رژیم و اتم کشان آن گمان بد نبرد. در چنین جوی بود که انسان فریخته و سرفرازی چون سعیدی سیرجانی به نست شمنان مردم، دشمنان روشنی و دانش، از پای در آمد؛ بی آنکه قتل او، بازتابی وسیع در جامعه داشته و اعتراض همگانی را بر آنگیزد.

آنچه که بر سعیدی سیرجانی و دیگر قربانیان دور خنید قتل های زنجیره ای آمد، ماهیت بلید و دشمنی زمام داران تر دامن حکومت الله را بیش از پیش برای مردم ما فاش و بر ملا نمود. پس از این بود که حیلہ گران دین پشه ، از بکاربرد حقه های که در گذشته برای خاک پاشیدن به چشم مردم و فریب آنها سود می بردند؛ محروم و ناتوان گشتند. به یاد داریم، ثر قندی که در رابطه با سعیدی سیرجانی بکار برده شد؛ زمانی که بر ضد علی افشاری، عزت الله سبحانی و سیامک پور زنده و .. بکار برده شده بود. قادر به فریب کسی نشد و در آن ، به ضد خودش تبدیل گردید.

بیچاره ملایان، که این سلاح را (به دلیل نا کارا بودن آن) روی کسان دیگری که توی نوبت گذاشته بودند، نیز نمی توانند آزمینش کنند. طبعاً این نامردمان، برای دوام و بقای خود از شیوه ها و شگردهای تازه ای که برای بسیاری از مردم ناشناخته است؛ سود خواهند برد. بی دلیل نیست که موج تازه ی اعدام هائی که زیر نام «اعدام بزه کاران معمولی»، صورت می گیرد؛ با شک و تردید و سوء ظن (بندگمانی) مردم، روبرو شده است.

سیمای نو زن

«سیمای نو زن»، عنوان کتبی است که به کوشش «سعیدی سیرجانی»، تهیه شده و در زمستان سال ۱۳۶۷ از سوی «نشر نو» در ۱۹۵ صفحه، چاپ و پخش شده است. سعیدی، این کتاب خود را «به دختراتم، به دختران میهنم»، اهدا کرده است؛ و در دیباچه ای که بر آن نوشته است یاد آور می شود که: «جزوه ای که در نست شمابت تلخیصی است از دو منظومه ی معروف نظامی گنجوی (داستان خسرو و شیرین، داستان ایلی و مجنون) که سالها پیش برای مطالعه ی دانشجویان ادبیات فارسی تهیه شده است با توجه بدین نکته که لطمه ای به اصل داستان نخورد و تا آنجا که امکان دارد صفحه هائی از هر دو داستان به صورت کامل و بی

چرا به قتل رساندن سعیدی سیرجانی، بازتابی وسیعی نیافت؟

قتل سبعمانه ی سعیدی سیرجانی، در یک مقطع مهم تاریخی میهنمان روی می داد. اما این رخداد، آن واکنش و عکس العملی که رخدادهای مشابه ی آن امروز بر می انگیزاند، را در پی نداشت، چرا؟ پاسخ این پرسش؛ را باید در مکانیسم مناسبات میان مرز و حاکمین و شرایط و اوضاع و احوال جامعه ی ما در آن مقطع، جستجو کرد.

مردم میهن ما، از زمان به قدرت رسیدن ملایان تا به امروز، سه مرحله ی مشخص و متمایز را در رابطه با حاکمان، از سر گذرانده اند:

1) مرحله ی بارز به ملاما و تأیید آنها به دلیل «کاریزما» ی خمینی، که با موج وسیعی از تبلیغات غوامفریبانه بهمراه بوده است؛

2) مرحله ی سرخوردگی و بی تفاوتی، پس از خیزش و شورش در چند شهر (شیراز، مشهد، قزوین و ..) و سرکوب خونین آنها، به دنبال فروکش کردن ثب هیاهوها و جنجال آفرینی های خمینی و

شوکا در رابطه با گروگانگیری و جنگ ۸ ساله با عراق؛ که رژیم از این دو عامل، برای شانه خالی کردن از پاسخ گویی به خواست ها و مطالبات حق طلبانه ی مردم و نیز حذف و ضرد مخالفان خود (در درون و بیرون حاکمیت)، سود جست؛ و

3) مرحله ی آغاز مخالفت عینی و مبارزه ی آشکار برای احیا و باز پس ستانی حقوق پایمال شده ی خود. سعیدی سیرجانی، در انتهای مرحله ی دوم؛ آغاز مرحله ی سوم، به قتل رسانده شد.

به طور دقیق تر؛ به قتل رساندن سعیدی سیرجانی، در برزخ میان دو دوره ترورهای سیستماتیک: 1) بزور مرزی و ترور فعالان اپوزیسیون خارج کشور؛ 2) بزور مرزی و ترور فعالان اپوزیسیون داخل و هنرمندان و نویسندگان سرکش؛ صورت گرفت. این دو نسته ترور، بطور سیستماتیک و برنامه ریزی شده به مرحله ی اجرا در آمد.

ترورهای گروه اول (بزور مرزی)، پس از سر کشیدن جام زهر از سوی رهبر و تن دادن به نقش پس با عراق و به دنبال و به موازات؛ کشتار فجیع دسته جمعی زندانیان سیاسی (سالهای ۶۸-۶۷)، در سال ۱۳۶۷ آغاز و با شینت و حیثت تا سال ۱۳۷۲ (و به صورت پراکنده و نامنظم تا سال ۱۳۷۵)، ادامه می یابد. ترورهای گروه دوم (بزور مرزی)، از سال ۱۳۷۵ آغاز و تا سال ۱۳۷۷ (که نست ولواک و باند اتمکش سعید امامی در جریان ترور زنده یادان پروانه و داریوش فروهر، روی می شود)، ادامه می یابد.

در امتداد « تحولات اجتماعی » است؛ بنشیند. او در این کار خود؛ آهنگ آن دارد تا از مقام و پایگاه والای زن ایرانی (که آنها را: دخترانم، دختران میهنم) می خواند { در جامعه ی امروزی ایران که زیر سلطه و سیطره شب پرستان قرار دارد؛ و نیز در برابر هجوم متمصبیان خشکیده مغز» که بر آند تا به خریم زن ایرانی و موقعیت اجتماعی او تجاوز کرده و با پایمان کردن دستاوردهای زنان در زمینه های گوناگون، زنان سربلند و مغرور میهن ما را با خود به قهقرا و به تاریکی های اعصار و فزون، به عصر جاهلیت غرب و به حال و هوای جامعه ی عربستان ۱۴۰۰ سال پیش، بکشانند؛ دفاع نمایند.

هیچ حذف و اسقاطی نقل افتد تا خواننده با فرار و فرود سخن گزیده آشنا گردد، و با روحیت قهرمانان داستانها نیز هم. (سعیدی سیرجانی، سیمای دو زن، در باره ی این کتاب، ص ۵) کتاب، در بر گیرنده ی موضوعات و مطالبی با عناوینی چون: در باره ی این کتاب (۳ صفحه)، مقدمه (۲۸ صفحه)، منظومه ی «خسرو و شیرین» (۸ صفحه)، منظومه ی « لیلی و مجنون» (۴ صفحه)، و توضیحات (۶۰ صفحه) ؛ می باشد سعیدی سیرجانی، در همین ۲۸ صفحه از این کتاب (مقدمه)، با تشریح و گزارش دو منظومه ی نام برده ؛ دیدگاه های «فطامی گنجوی» و در واقع: دیدگاه های خودش را در بر خورد به « زن » ، بازگو می کند؛ و بقیه ی کتاب (دو منظومه)، روشنی افکندن بر آن نکته های بدیع و جالب جامعه شناسانه و روانشناسانه و زیبایی شناسانه ای است؛ که در همین «مقدمه» عنوان شده است.

کتاب « سیمای دو زن » ، مانیفست سعیدی سیرجانی در دفاع از زنان ایرانی است که در یک مبارزه ی مرگ و زندگی، پیچه در پیچه ی واپس گرایان تاریک اندیش اسلامی حاکم افکنده اند.

او، با ورق زدن و بازخوانی دو منظومه ی مورد اشاره ؛ عشق لیلی و مجنون را با عشق شیرین و خسرو ، مقایسه می کند. او در پی عوامل و فاکتورهایی که در این رابطه ؛ نقش ایفا می کنند؛ است. برای یافتن این عوامل و فاکتورها ؛ او به مقایسه ها و برابر گذاری های چندی که برای این کار، ضروری هستند، دست می زند. او با برابری گذاری دو جامعه ی متفاوتی که لیلی و شیرین در آنها پرورش یافته اند، فرهنگ و زمینه های متفاوت تربیتی آن دو ؛ آغاز می کند. تفاوت ارزش ها، موانع متفاوتی که در راه عشق هر کدام از این دو وجود دارد و برخورد این دو به آنچه بر آنها می گذرد؛ از دیدتین بین نویسنده ی محبوب ما، به دور نمی ماند و در ذنبال می آید. او، حتماً از جستجو و بیان نقش عشق این دو زن در زندگی مردان شان، شیوه های متفاوت رفتار این دو در ملاقات با معشوق شان، رنج های متفاوت آن دو، حضور مردان نامطوب نامطلوب در زندگی هر دوی آنها، و سرانجام، رفتار متفاوت این دو زن در برابر دو عاشقی که در زندگی هریک از آنها وجود دارند؛ غافل نمی ماند.

او در برابر تلاش ملایان (متمصبیان خشک مغز)؛ برای تبدیل «شیرین» ها به « لیلی» ها و تبدیل شرایطی که برای رشد و پرورش « شیرین» ها لازم و ضروری است به شرایط خفقان آوری که تنها انسان های درمانده و برده و بنده ی سرنوشت و تقدیری چون « لیلی» ها می توانند در آن جای بگیرند؛ می ایستد، بر آن می شورد و زبان به پرخش و اعتراض می گشاید. سعیدی سیرجانی، پاسخ این گستاخی خود را، خیلی زود دریافت کرد. گوشه هایی از برابر گذاری های نویسنده ی شجاع و آزاده مان، در کتاب «سیمای دو زن»، را باهم مرور می کنیم:

سعیدی؛ در بازگویی این منظومه های عاشقانه ، که روایت هانی از والاترین و زیباترین رابطه ها و احساس هانی انسانی است؛ در حد یک گزارشگر و راوی ساده ، باقی نمی ماند. این منظومه ها خود به اندازه ی کافی گویا و رسا هستند. او حتماً پیرایه هانی ، که در طول زمان از سوی نیروهای واپسگرا و بازدارنده ی اجتماع در جهت منافع تنگ نظرانه شان به این منظومه ها بسته شده است ، را نشان داده و آنها را بی تناسب با روح و محتوای این منظومه ها می خواند. او برای نمونه می نویسد: « .. این بحث مجالی وسیع تر می خواهد، اما اشارتی می توان کرد به قصه ی زید و زینب و عرفان باقیهای اواخر داستان لیلی و مجنون که با هیچ سریشمی به متن داستان نمی چسبند و گرچه در قدیمترین نسخه ها آمده باشد. و همچنین ابیاتی در داستان خسرو و شیرین که با زمینه چینی های قبلی و نتیجه گیری های بعدی اندک تناسبی ندارند.» ؛ و در زیر بنویس به « هجوم متمصبیان خشکیده ذوقی که با هر زیبایی و ظرفیت و هنری دشمنند و جز سلیقه و عقیده ی خود بر نمی تابند» و « بلاتی که (از سوی همین ها) بر سر بسیاری از دیوانهای شعر فارسی آمده است و بخصوص داستانهای منظوم»، اشاره می کند، آن هم « در دیاری که تحولات اجتماعی غالباً نقیض وضع موجود بوده است نه مکمل و در امتداد آن.» (سیمای دو زن، مقدمه، ص ۹)

سعیدی سیرجانی، دو گونه «عشق»، دو گونه «انسان»، دو گونه «زن»، دو گونه «مرد» ؛ و نیز دو گونه «جامعه»، دو گونه «فرهنگ»، دو گونه «اخلاق»، دو گونه «ارزش» را در برابر هم می گذارد و به دآوری آنها می نشیند. او از دوگانه شدن یگانه، برای این هدف سود می جوید که نشان بدهد کدام عشق و کدام اخلاق ، کدام ارزش و کدام فرهنگ، درست و برتر و انسانی و در خور انسان است ؛ و جامعه ی آرمانی او کدام است برای او «زن» مطلق و «مرد» مطلق ، وجود ندارد، چون هر یک از این دو، از فاکتوری بیرون از ساز و کار درونی آنها { فرهنگ و جامعه } نشان بر گرفته اند؛ و او در باز نگری و بررسی شخصیت {کارکتر} های ماهیتاً متفاوت و نا یکسان دو منظومه ، بر وجود یک رابطه میان هر یک از این اشخاص ؛ در هر کدام از دو جامعه، با جامعه و محیط و شرایط زندگی متفاوت آنان، انگشت می نهد: « .. و در این رهگذر نه این را می توان ملامت کرد و نه آن را، که هر یک پرورده ی جامعه ی خویشند و طرز برخوردشان با مسائل نتیجه ی ناگزیر محیط زندگی و سنن قومی شان.» (صفحه ۱۵ کتاب).

اما این به معنای پذیرش و تئ دادن او به وضع موجود، نمی باشد. او با برجسته کردن و سکون موقع و شخصیت «شیرین»، خواستار برخورداری « لیلی» نیز از این موهبت است. و در برابر، به صورت کسانی که بخواهند مقام و شخصیت «شیرین» (دخترانم، دختران میهنم) را به خطر بیندازند؛ چنگ می اندازد.

سعیدی سیرجانی، در تشریح و گزارشگری از هر یک از دو چهره ی مرکزی دو منظومه ی مورد بررسی اش؛ به برابر گذاری یکی از چهره ها با چهره ی دیگر می پردازد. یعنی، آن گاه که به «شیرین» می پردازد، او را با «لیلی» می سنجد؛ و به عکس. او همین کار را در رابطه با دو جامعه، دو اخلاق، دو ارزش و ..

به باور من؛ سعیدی سیرجانی، پرداختن به این دو منظومه را تهاه کرده تا به آنچه ارتجاعی ، دست و پا گیر و غیر انسانی و در تضاد و تقاض با « تحولات اجتماعی» است ؛ بتازد و به ستایش آنچه پیشتر، کارآ و خوانا با سرشت انسان آزاد و سرفراز و « مکمل و

انجام می دهد. و طبیعی است که او با این کار، بی‌بستگی خود به یکی و ناخرسندی و بل زندگی از دیگری را بروز می دهد. موضع گیری های او و جانبداری او از زیبایی، شادی و آزادی و آزاد منشی، طبیعی است که او را در تقاضای مقابل تاریک تدبیرش و این گرای حاکم قرار می دهد؛ و او با این کار خود، این جماعت را به هموار خواهد و مبارزه می طلبد. و دریغ که در این جنگ نا برابر، سپاه جهل و تاریکی، با بکار گیری داغ و نرفش، بر این نماینده ی دانش و روشنائی، می تازند؛ و آدم گلشان سیه دل، با بستن دهان همواره گشوده به پرخاش و اعتراض اش، او را خفه می کنند.

«... نولی پرورده ای، جامعه ای است که دبستگی و تعلق خاطر را مقدمه ای حرفی می پندرد که نتیجه اش سقوط حتمی است در نرکت و وحشت آشوب فضا؛ و به دلالت همین اعتقاد همه ی قدرت قبیله مصری و این است که آب و آتش را و به عبارتی رسالت آتش و پنبه را از یکدیگر جدا نگه دارند تا با تهید مقتضات گناه، تمیزاده ی طبیعت ظلم و جهول در خسران ابدی نیفتد. در محیطی چنین یک لیختد کورکنانه ممکن است تبدیل به داغ فنگی شود بر جبین حیثیت افراد خانواده و حتی قبیله در این ریگزار نرفته بازار تمیز گرم است و محتسب خدا نه تنها در بازار که در اعماق سیه چادرها و پستوی خانه ها، همه ی مردم از کونکان مکتبی گرفته تا پیران سالخورده ی قبیله مراقب جزئیات رفتار یکدیگرند...» (سیمای نو زن، ص ۱۱)

نویسنده، به کدام جامعه اشاره می کند؟

او، در پی، به گزارشگری از جامعه ای که «شیرین» از آن برخاسته است می پردازد: «اما در دیار شیرین منعی بر مصاحبت و معاشرت مرد و زن نیست پسران و دختران باهم می نشینند و باهم به گردش و شکار می روند و باهم در جشنها و میهمانیها شرکت می کنند. و عجیب که در عین آزادی معاشرت، شخصیت دختران پاسدار عفاف ایشان است، که بجای ترس از پدر و بیم بنگویان، محتسبی در درون خود دارند و حرمتی برای خویشان قائلند...» و می افزاید «... در سرتاسر دستن خسرو و شیرین بینی و شلرتی به چشم نمی خورده که آموزده ی خیرخواه مصمم اندیشی به نهی از منکر برخاسته باشد و از عمل نامعقول شیرین فکلهای کرده باشد...» «... در دیار شیرین مردم چنان گرم کار خویش اند و مشاغل روزانه، که نه از ورود نامنتظر و لیبعد شاه ایران به سرزمین خود باخبر می شوند و نه پروای سرگذشت عشق شیرین و پرویز دارند...» (ص ۱۲ کتاب).

لو سپس به قیم و سزایست «شیرین»، اشاره می کند که «زنی است از جنس خودش، آشنا با عوالم دلدادگی و حالات عاطفی

دختران جوان، و به حکم همین آشنائی است که با شنیدن خبر فرار شیرین متأثر می شود، اما لشکریان و چابک سواران به فرمان ایستاده را... از هر تعقیبی باز می دارد؛ و روزی که دختر فراری به خانه و دیار خود باز می گردد، انبان شمتت نمی کشاید و انبوه ملامت بر فرقیش نمی بارد... که می داند دخترک دنیاخته است و حرکت نامعقولش کار دل است و ربطی با آب و گل ندارد... بی آنکه چنین غضبی بر پیشانی بنشاند و با تازیانه و تپاچه ای خشم و خروش خود را بر سر دختر بیورد به تقویت روحیه اش می پردازد تا قویدل گردد و درمان پذیرد.» (سیمای نو زن، ص ۱۲).

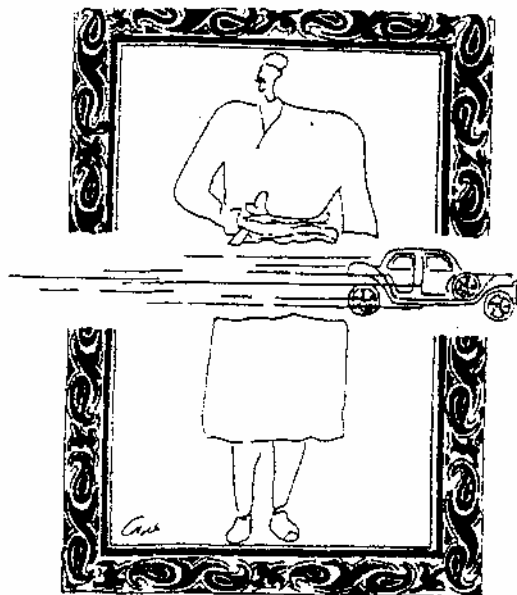
اما، وضع در دیار «لیلی»، چگونه است؟ با هم سری به آنجا می زنیم: «... اما وضع نولی چنین نیست که محکوم محیط جرمسرفی ترین است و جرمش همسیر؛ یکی این که زن به دنیا آمده و چون زن است از هر لغتبار و تفعلی محروم است. گناه دیگرش زیبایی است و زندگی در محیطی که به جای دلت بیوست صفات ملوکانه، حکیم باشی بیچاره را به تنقیه می بندند و بجای تربیت مردان به محکومیت زنان مومس می شوند، که چون نبیده دید و دل از دست رفت و چاره نماد کار عاشقی به

رسوائی می کند و راه علاج اینکه زن را از ترس و منرسه محروم کنند تا چشم مرد بر جمالش نیفتد و کار جنونش به تماشا نکشد. در نظام پندرسالاری قبیله، مرگ و زندگی او در قبضه ی استبداد مردی است به نام پدر. پدر نولی نه از عوالم دلدادگی خبر دارد و نه به خواسته ی دخترش وقعی می نهد. مرد مقتدری است که چون از تعلق خاطر قیس و دخترش باخبر می شود دخترک بی گناه را از مکتب باز می گیرد و در حصار خانه زندانی می کند، و زندان بتش زن فلک زده ی چشم بر حکم و گوش بر فرمائی است که او را زانیده است و در آغوش محبت خویش پروریده و اکنون به پاس لبروی خانواده و فرمان شفاعت ناپذیر شوهر مجبور است رابطه ی دخترش را با جهان خارج از خفه قطع کند، و حتی از نزدیک شن به دریچه و شنیدن صدای پای رهگذران کوچه بازش دارد...» (ص ۱۴ کتاب).

او، به تشریح دو شیئی متفاوتی که در یکی «لیلی» و در دیگری «شیرین» می زند، می پردازد: «در نولی حکومت مطلق یا خشونت است و مردانگی به قبضه ی شمشر بسته است... و اغلب سوگنی های جرمسرای شاهان و امیران، دختران پدر گشته ی باسارت رفته اند که بحکم سنتی مقبول همگن، حریفی که در جنگ کشته شود همه ی مایملکش از آن قاتل است، از اسب و گاو و کراخ و سرای گرفته تا غلام و کنیز و زن و دخترش، که همه متوکلند و در مقوله ی ارزش ها یکسان.» (ص ۱۶-۱۵ کتاب)؛

و «نهای شیرین نیای گشاده ی بی پروای هست، نهی است که جزئیاتش با یکدیگر هم آهنگی دارد... دخترش که در چنین محیطی بالیده است در مورد طبیعی ترین حق مشروع خویش یعنی انتخاب شوهر... نه

گرفتار حیای مزاحم است و نه در بند ریائی محبت کش. آخر در محیط او هیچ دختری را به جرم زیباییش به قناره نکشیده اند و به جرم نگاه محبتی به زندانسرای جرم نسپرده اند و داغ بنامی و رسوائی بر جبین بختش ننهاده اند، تا او بترسد و عبرت گیرد و در نخستین برخوردش با تصویر پرویز لبر دردم کش و روی بگرداند و به نگاه دزدانه ای از گوشه ی چشم قناعت ورزد...» (ص ۱۷).



چون از مکتب باز می گردند، قیس از دیدار بار بزرگ مانده سر به شوریدگی می نهد و کار بیقراریش به جنون می کشد و مجنون می شود. درین نحویتی که قطعاً حاصل عشق لیلی است، دختر بینوا شایسته ی ملامت نیست؛ به فرض آنکه در آن سن و سال با مجنون ملاقاتی هم می داشت با چه تجربه و چه اندوخته ی ذهنی می توانست از جنون مرد جلوگیری کند.» (ص ۲۰).

و در پی آن: «اما عشق شیرین مایه بخش ترقیبات آینده ی خسرو است که دختر خویشتندار مآل اندیش با ملایمت این واقعیت را با جوان محبوب خود در میان می نهد که: رعایت تعادل شرط عقل است و آدمیزاده را منحصرأ برای عیاشی و بلهوسی نساخته اند و جهان نیمی ز بهر شانکامی است و نیعه اش باید صرف کار و نام گردد. و با این نصیحت چنان تکانی به شهزاده ی تاج و تخت از کف داده می دهد که از مجلس بزم پا در رکاب اسب آورده و به نیت باز پس گرفتن مملکت موروثی خویش راهی دیار روم شود.» (سیمای نو زن، ص ۲۰).

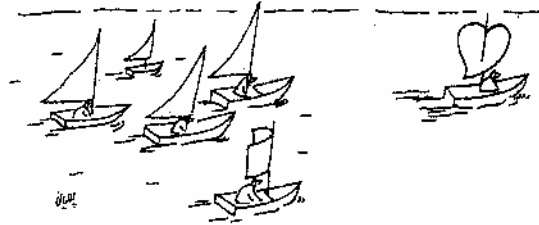
و در رابطه با «مردان دیگر» ی که در این دو داستان عاشقانه ، نقشی تأثیر گذار (مثبت یا منفی) ، بازی می کنند؛ می خوانیم که: «در هر دو داستان بجز قهرمانان اصلی مرد دومی هم وجود دارد. مرد دوم سرگذشت لیلی محشمتی است از امرای عرب به نام ابن سلام. مرد قوی جالی یا آلت و عنت بسیار که از شیربهای سنگین و مخارج گزاف پروائی ندارد، و بخلاف بسیاری از خواستگاران معاصر خویش، علیا مخذره را هم ندیده است، البته یک نظر و آنهم لابد از فاصله ای نه چندان نزدیک، .. مرد نازنین ظاهرأ با شنیدن اسم دختر... یک دل نه صد دل عاشق می شود، و مطابق معمول به واسطه ای پناه می برد و به خواستگاریش می فرستد و در پی جستی مفصل خاتون را به حرمسرای خود می آورد؛ و چه خاتونی، یک برج زهر مار. همسر تنخوی بد ادای بی حوصله ای که شب زفاف را به کام عرب خوش اشتها تلخ می کند.» (مصص ۲۱-۲۰)؛

و در ادامه می خوانیم که: «در دیاری که به حکم پدر دختر را به حمله ی مرد ناشناسی می فرستد از این تغییرها بسیار است و عکس العمل مردان تهییج شده منحصر به دو نوع، یا فرورفتن و تجاوز به عفت، یا تقاضای خونمردی و بی اعتنایی تا گذشت روزگار زن را در برابر سرنوشت ناخواسته ی محتومش به تسلیم آورد. و ابن سلام مسالمت جوی از این دسته است، به انتظار مرور زمان می نشیند و به همین که روزی یک بار قیافه ی شکسته و غم زده ی همسر قاتونی اش را ببیند دل خوش می کند .. و سر انجام اشکهای بی صدا و آههای سوزناک لیلی در روحیه ی مرد چنان اثری می گذارد که مریضش می کند و در اوج تلخکامی به دیار عیشش می فرستد.» (ص ۲۱ کتاب).

و «اما شخص دوم داستان شیرین از مقوله ی دیگری است: بجای پوئ و پله و خدم و حشم طبع بلندی دارد و دل زیبا بسند و بازوی هنرمندی. مرد در نخستین ملاقات مفصلی که با شیرین می کند

دلبسته ی جذابیت و شکوه زن می شود، و دیدارهای بعدی در بین دلبستگیها می افزاید تا تبدیل به عشقی گردد یکسویه و حرارت بخش و خانمان سوز. نحوه ی تربیت و غرور هنرمندانه مانع از آن است که اظهاری کند و اصراری؛ چه می داند زن موردعلاقه ی او دل در گرو عشق دیگری دارد. مرد در اوج جوانمردی تن به رنج مهربانی یکسره می سپارد... با همه دردمنهایش... و به عشق اقلاطونی متوسل می شود، یعنی دوست داشتن و عشق را در درون خود به کانون حرارتی مبدل کردن و از گرمی اش نیرو گرفتن و به هنر پرداختن. ریاضتی که مجنون دعویش را کرده است و فرهاد بجایش آورده.» (سیمای نو زن، ص ۲۲).

نویسنده، انجام کار «فرهاد» را با انجام کار «ابن سلام» می سنجد؛



پس از آنکه شیرین، «در برابر مرد ناشناسی چون شاپور نقاش»، از عشق خود به خسرو می گوید؛ گفته می شود که: «... و در اینجا چون کسی نیست که دختر البته بی حیا را از رسوائی باز دارد و پنجه در کیسوی بلندش افکند و با اردنگی عبرت آموزی به پستوی خفته پرتابش کند، تا بنشیند و چون لیلی عم دل را با دیوار روبرو گوید و به منتظر روزی باشد که این سلامی پیدا شود و دستش را بگیرد و با طاق و تزیین پادشاهی به حمله خانه اش برد، شخصاً به چاره جویی بر می خیزد و بی هیچ کسب اجازه ای از اولیای خویش اسب را زین می کند و قبا نریسته بر شکل غلامان، پای در رکاب می آورد که فاصله ی مختصر از منستان تا مداین را یکه و تنها به هوای مرد دلخواهش طی کند. آنهم با چنان راحتی و بی گرفت و گیزی که لیلی به خواب هم ندیده است حتی برای مسافرتی از خانه به مکتب خانه، و از حرمسرا به حمام سر کوی.» (سیمای نو زن، ص ۱۸).

نویسنده نیز جنگو ما، از شیرین با اراده، خود رای و نیرومند؛ به سوی لیلی روی می آورد و کار اکثر او را که در نقطه مقابل شیرین قرار دارد، این گونه ترمیم می کند: «... و از آن عیب تر زندگی سرسبز تسلیم لیلی است خالی از هر تلاشی. از مکتب خانه اش باز می گیرند و در خانه ای بام و در بسته زندانیش می کنند بی آنکه اعتراضی کند و فریادی به شکوه و شکایت بردارد. به شوهر نادیده ی نامطموعی می دهندش بی آنکه از او نظری خواسته باشند، و او همچنان تسلیم است و فرمان پذیر و در حرمسرای شوهر ناخواسته کارش گریه و زاری. نتیجه ی ناگزیر چنان محیط و چنان رفتاری سایه ی سوء ظنی است که بر فضای خانه سنگینی می کند و زندگی زناشویی را از هر زهری جانگزاتر. و نظامی چه استادانه بدین نکته توجه داشته است که: شویب همه روزه داشتی پاس.» (مصص ۱۹-۱۸)

ستم پر عشق، و رنجی که دلدادگان می بزند:

صفحاتی از کتاب، به نقشی که عشق شیرین و لیلی در زندگی عشاق آنان بازی می کند؛ و نیز نقش مردان دیگری که در این میانه، خود می نمایند؛ و نهایتاً، رنجی که دلدادگان دل شکسته در بین دو داستان، می بزند؛ اختصاص داده شده است.

در دنباله ی روایت سعیدی سیرجانی از دو جفت عشاق تاریخی در کتاب «سیمای نو زن» می خوانیم: «لیلی بی تجربه ی تفک سان را

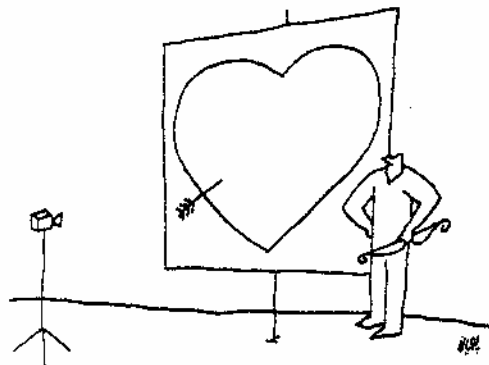
دیده است و قاصدی پیدا کرده و رشوه ای داده تا مرد به نصایف حیل، مجنون را از دلمن نشتها و گریوه ی کوهها باز جوید و به آبادی آرد و در نخستان نزدیک خانه ی او بنشاندش، تا زن از قید شوی رهیده با وسوسه ی برخاسته از بیم بدگویان و بلفصولان که گر بیشتر که روم بسوزم، و با اعتقادی حازم که برابر نشستن دو نداده در مذهب عشق عیب ناک است، در فاصله ای ز آسموتر یار خود به ده گام، پشت تته ی نخلی پنهان گردد و صدای معشوق را بشنود که با احساس حضور یار بعد از یک بار عشق کردن و جهوش آمدن دل و نماهی پیدا کرده و هوای نغمه سرانی به سرش زده است که: آیا تو کجا و ما کجائیم، و در بی آن نعره ای و جامه دریندی و سر به بیابان نهاندی. « (سیمای دو زن، ص ۲۵).

به باور سیرجانی: «.. رفتار خود ژرانه ی لیلی و مجنون نتیجه ی تلذیر آن محیط و آن شیوه ی زندگی است. مرغ با قفس خو گرفته را سر پروازی نیست و هرچه در قفس را بگشاید؛ عادت به ستم کشی مولود دلم ستمگری است.» (همانجا).

او، آن گاه به دیدار شیرین با معشوق اش می پردازد: «شیرین هم صحنه ی ملاقاتی دارد با مرد محبوبش، اما با مختصر تفاوتی و رنجی از نوعی دیگر. رنج شیرین هم اگر از رنج لیلی گرانسنگ تر نباشد سبک تر هم نیست.» و در بی این می افزاید: «زن مغرور

عزت طلبی نازنین را مجسم کنید دست از مسند حکومت ارمستان کشیده و با پای خود به دیدار معشوق آمده و بر جای خود مریم رومی را در حرمرای سلطنتی دیده و معترضانه در قلعه ای خود را زندانی کرده.» ؛ و بعد که به او خبر می دهند که خسرو به دیدنش آمده است، «می داند که سستی شراب و حرارت عشق در جان مرد افتاده است و بی تابش کرده و به بوی وصالی بدان سویش کشانده. لگر بدو اجازه ی ورود دهد هرچه پیش آید به زبان اوست، و گر بتدی برانش بخت باز آمده را رانده است، و این در مذهب هوشمندان، نگاه است. هوش زنانه اش بکار می افتد، می فرماید تا دروازه ی قصر را ببندند و در حیاط قلعه بساطی بگسترانند و با تکلفی شاهانه مرد مست کام طلب را در آنجا فرود آرند و خود با آرایش هوس انگیز بر پام قصر ظاهر می شود و ..» (ص ۲۶).

و می افزاید که: «حالت شیرین را مجسم کنید که پس از یک منظره ی طولانی چه ندانی بر جگر گذاشته و چه رنجی تحمل کرده است تا مرد محبوب خویش را سرخورده و ناکام دیده از دروازه ی قصر براند، و با رفتن او در خلوت تنهایی _ لشک غم فرو ریزد.» (صص ۲۷_۲۶).



و رد پای «شیرین» را چونان رد پای «لیلی» در رگم خوردن این پایان، جستجو می کند: «سرانجام او هم شهاهتکی به روزگار ناخوش عاقبت این سلام دارد، با چندین تفاوت و از آن جمله اینکه این سلام مشتبه ی زنبوره های لیلی است آنهم در بستر بیماری با جان کندی طولانی و خسته کننده؛ اما فرهاد مشتبه ی عشق شیرین است، آنهم با یک ضربه ی جتانه و بی هیچ عنیلی و نکبتی. با دقتی لشک می توان سرخی مختصری از خون این سلام را بر پنجه های ظریف لیلی مشاهده کرد و حال آنکه روح شیرین از جنایتی که بر فرهاد رفته است بی خبر است و بی گناه.» ؛ چرا که: «این سلام را لیلی دقتی به نام لیلی می کشد، و فرهاد را حسد شاه کینه جوی ناچالومردی با غرور سرکوفته و شخصیت در هم شکسته اش، که مرد را به دربار بر شکوهش خوانده است و در مناظره ی با او در ماند.» (سیمای دو زن، ص ۲۳).

و اما، رنجی که دلدانگان عزیز ما می برند، چیست؟ و از چیست؟ در کتاب از زبان سعیدی سیرجانی می خوانیم که: «هر دو زن در راه عشق شان مواضعی خودنمایی می کند. این سدهای جدایی افکن گاهی دیگر اند از قبیل مریم رومی و لیلی سلام تازی و گاهی مرد محبوب دلخواهشان. آری مجنون و خسرو در عین عشقی و دلفانی، حجب راه و صفند و مایه بخش رنج لیلی و شیرین.» ؛ چرا؟ چون: «مجنون با دیوانه بازیهای ناهنجار غیر طبیعی اش که عشق عشقم و دلداده ی دلدانگیم، و خسرو با دل هرجائی هوسباره ی حکومت پرستش که به هر چمن که رسیدی گلی بچین و برو.» (صص ۲۴_۲۳).

او، کمی بیشتر روی این موضوع درنگ می کند؛ و رویگرد و برخورد متفاوت این دو زن (متأثر از فرهنگ و شیوه ی تربیتی آنها)؛ به این مسأله ی یکسان؛ را می کاود: «.. چه رنجی می کشند این دو زن بی گناه تاریخ دلدانگیا از حرکات نامعقول محبوبشان. و چه تفاوت فاحشی است در عکس العمل این دو زن در برابر مانع تراشی های آن دو مرد.» (ص ۲۴)؛ و در ادامه گزارش خود، وکنش آن دو را، یک یک بر می شمارد:

« لیلی بی هیچ تلاشی چون مجنون و زندگی تلخ خویش را سرنوشتی قطعی می داند و چاره ی کار را منحصر به مخفیانه نالیدن و لشک حسرت ریختن که فرمان سرنوشت این است، و اگر راز دل با پدر در میان نهد مایه ی آبرو ریزی قبیله خواهد بود و زن دلشکسته ی پابسته، مرد نیست تا از کرچه ی تنگ حصار خانه قدم بیرون نهد، چاره ای ندارد جز سوختن و ساختن و در نوحه گری با مجنون از خلاق بریده همنوا شدن و سر انجام در اصمق حسرت و ناکلی جان دادن و از قید جهان رستن.» (سیمای دو زن، ص ۲۴)

« و در مقابل او شیرین دخترک مغرور لجهری است که جسورانه پنجه در پنجه ی سرنوشت می تازد و در نبرد با شاهنشاه قدرتمند بلهومی چون پرویز همه ی استعدادها و امکانات خود را بکار می گیرد و با تقوایی آگاهانه و غروری برخاسته از اعتماد به نفس، رقیبان سرسختی چون مریم و لشک را از صحنه می رانده، و از موجود هوسبازی چون خسرو _ با دل هرجائی هوزه گردش _ آسمان وفادار و الاثی می سازد که همه ی وجودش وقف آسایش همسر شده است، تا آنجا که در واپسین لحظات حیات از رها کردن آه بر لب آمده ای خود داری می کند که مبادا شیرین بنار خفته، وحشت زده از خواب بجهد.» (سیمای دو زن، ص ۲۴).

تا، رنجهای دلدانگان که یکی دو تا نیست. حتما دیدار معشوق هم، با رنج بهمه راه است. به اظهار سعیدی سیرجانی و برداشت او از دو منظومه ی «نظامی گنجوی»: «هر دو زن از ملاقات مردان محبوبشان رنجی می کشند، اما رنجی که از یک مقوله نیست.» (ص ۲۵)؛ او ابتدا، به رنجی که لیلی می کشد، اشاره می کند: «حالت لیلی را مجسم کنید در نخستان، نزدیک خانه اش که چشم این سلام را نور

کتاب، از دو چهره ی منفی دیگر، که می توان آنان را پیامبران مرگ و شاهی خواند، نیز نام می برد؛ که یکی کسی است که به سراغ محتون می رود تا خبیر به خانه ی شو فرستادن لیلی را به او بدهد، با این تفصیل که: «امیدهایت بر باد رفت و یار نازنینی را که اهل وفا می پنداشتی و از جان و دل دوستش می داشتی، داند به شوهری جواتش.» و اینکه «تو عروس جوان، تراء فراموش کرده است و با داماد کامران کارش همه بوس و کنار است ..» (ص ۱۹)؛ و دیگری، شخصی است که «با رساندن خبر دروغین مرگ شیرین باعث قتل فرهاد می شود.» (همانجا).

سیرجانی به این دو، وگاری که کرده اند، برخورد می کند و عین کار اوئی با دومی تفاوت قائل می شود: «... قصدی که با توت سوم که شیرین مرد و گه نیست فرهاد، باعث خونبشی مرد فرزند می شود، یک مأمور خود فروخته ی مواجب گرفته ای است که در بازیان پرویز گشته اند

و پیدا کرده اند و با وعده ی دستمزدی کلان بدین جنایتش گماشته اند. و حال تکه برای رساندن خبر عروسی نلی به کسی نه مزدی داده فد و نه ماموریتی. نلی خودمردی به ستمه ی خبیر جشی به سراغ محتون می رود و با آن لحن دالازار جاتگزا زهر نامرادی بر دل آرزوی ی عاشق می پاشد.» (سیمای دو زن، صص ۲۰_ ۱۹)

جمع بندی و نتیجه گیری:

با عنایت به آنچه از کتاب «سیمای دو زن»، گزارش دانشور فریخته «سعیدی سیرجانی» از دو مظلومه ی عاشقانه ی تراژدی شاعر بلند آوازه ی میهن مان «طیلسی گنجوی»، در بالا آمد؛ می توان به ژرفای نگرانی و دلشوره ی این گزارشگر هوشمند از آنچه پس از به قدرت رسیدن واپس گریبان تاریخ اندیش مذهبی مردم ما بویژه زنان سرفراز و مغرور کشورمان، را به گونه ای جزی و واقعی تهدید می کرد، پی برد.

استاد، با به تصویر کشیدن جامعه ی عقب افتاده ای که «طیلسی»، اسیر و زندانی آن است و ترسیم خطوط و نقوش فرهنگ مسلط بر این جامعه؛ گویی به آنچه مکاتبان با پیاده کردن احکام و «قوانین» ساری و جزئی ۴۰۰ سال پیش، قصد تحمیل آن به مردم ما را دارند، اشاره می کند. او، پنداری به مردم ما و بویژه زنان ایران، بر رابطه با آنچه می گذرد و آنچه نذرین است، هشدار می دهد. او با گذاشتن جامعه ای که «شیرین» در آن می زید و اشاره به فرهنگ پیشرو آن، در برابر فرهنگ و جامعه ی عقب مانده ی «طیلسی»، آنچه را که مردم ما و بویژه زنان ایرانی، در خور قند؛ نشان می دهد.

نویسنده، به شماری از عواملی که سبب رنج بردن این عزیزان می شوند، اشاره می کند: «مجنون لیلی مرد نازنین پاکبخته ی صاف و صادق است، منتها با دو خصوصیت اخلاقی یکی اینکه مرد معتمد بشدت عشق رنج برین و خواری کشیدن و ناله سر دهن است. تربیت روزگار کودکی او به شیوه ای بوده است که چون اغلب جانداران با خنده میانه ای ندارد، از نشاط و سبکخواری بیزار است و آن را بخلاف شأن انسان می داند و با قاطعیت معتقد است با هر فقهه ای که مرد بزنده، شک نه که شکوه از او شود فرد؛ و کار این غم پرستی تا آنجا بالا می گیرد که عشق را هم به طبل غم عشق می خواهد، و در خواری کشیدن و خود آزاری بدین مایه پیش رفته است که به طب خاطر در نقش اسیر زندانی به تصدق گیری می برنشد به قبیله ی لیلی تا با شنیدن بوی معشوق نعره زنان بند و زنجیر پاره کند و سر به بیابان گذارد.» (سیمای دو زن، ص ۲۷).

عیب و ایراد معشوق شیرین را هم که می دانیم: «... بلهوس است و تا حدودی هزله طبع و فراموشکار.»؛ و تا آنجا که به رنج شیرین بر می گردد، بد نیست که بدانیم: «رنجی که شیرین از خیر عروسی مریم کشیده است اگر تحمل پذیر باشد، این خبر رنج آور که مرد محبوبش برای تحریک حسادت و در هم شکستن غرور او، با زنی هرجاسی معاوضی کرده است قابل تحمل نیست.» (ص ۲۸ کتاب).

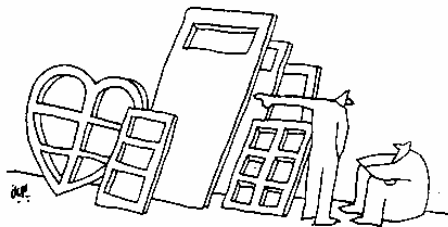
و سر تاجم، خود نمون و سایه افکن مردانی بداندیش بر زندگی و روابط بلدانگان شوریده بخت ما؛ که کتاب به آنها نیز پرداخته است

: «زندگی لیلی و شیرین هم از وجود مردان نامطوب نامطلوبی خالی نیست. مردانی که عشق یکطرفه را برای تأمین هوسهای خویش کافی می پندارند و شریک زندگی را از مقوله ی اسب و استری می شمردند خریدنی یا غزالی گرفتاری.» (ص ۲۸ کتاب).

کتاب، نمونه هایی از این افراد را نام می برد و نقش و سهمی که ایشان در این میان داشته اند، را می کاود. «ابن سالم»، نمونه ی گروه نخست؛ و «شیرویه»، نمونه ی گروه دوم است. این سالم را می شناسیم و می دانیم که پول فراوانی دارد و آهنگ داشتن لیلی را کرده بی آنکه خواست لیلی برای این کار برسد شود؛ چرا که او «ابن سالم»، «... در بند این نیست که او هم تمیز داده ای است با حق انتخابی.» (همانجا). ولی، شیرویه؟ او «شاهزاده هوسپاره ی پدر گش ساسانی» است «که با دریدن پهلوی پدر بر تختش تکیه زده است و ملک همه ی مستملکاتش گشته و از آن جمله زن زیبایی به نام شیرین، که او را از مقوله ی غنایم می شمارد و ملک طلق خویشتن می داند.» (ص ۲۸، همانجا).

رفتار این دو زن در برابر این دو مدعی چیست؟ طبعاً این دو به یکسان به این مدعیان، برخورد نمی کنند: «لیلی دخترک مظلوم اهل تسلیم و رضالتی است، تو گویی اهری سر در کمندی. بی هیچ فریاد و حتی شکوه ای تسلیم سرنوشت می شود و بی آنکه گره عمی از جبین بگشاید رضا به داده می دهد و به خانه ی بخت می رود.» و «... سالها در حرمسرای همین شوی ناخوابسته ی شرعی و قانونی بسر می برد و به شیوه ی سنتی خواهران و مادرانش به تمرین دورونی می پردازد، گناه محسومانه ای که نتیجه ی ناگزیر اختلاف ها و استبدادهاست.» (سیمای دو زن، ص ۲۹_ ۲۸).

و اما شیرین؟ «... چنان غروری در اعماق وجود این زن سرسخت خفته است که سرش به دنیوی و عقبی فرو نمی آید. به حکم همین طبیعت تسلیم نا پذیر است که در پاسخ پیغام شیرویه با سکوت خویش او را وادار به تحمل و انتظار می کند، و خود با چنان آرایش و نشاطی در تشییع جنازه ی پرویز قدم بر می دارد که بسیاری از کج اندیشان را به گمان می افکند، غافل از اینکه زن می خواهد با تصمیم مردانه اش درس وفاقی به دلدانگان روزگار دهد.» (سیمای دو زن، صص ۳۰_ ۲۹).



دیگر گاه روزانه ها ...

<http://rouzaneha.org/GahRouzaneh/DigarGahRouzaneha.htm>

فهرست موضوعی «گاه روزانه ها ...»: ادبی تاریخی سیاسی دینی مارکسیستی

[فریدون، دانشی که رفت ...](#)

[گالری عکس](#)

[نوشته ها و ترجمه های پراکنده](#)

[نوشته های سیاسی](#)

[انظر](#)

[از نگاه فریدون ایل یکی](#)

[رویدادهای ایران و جهان در امروز](#)

[ایران در نشریات فرانسوی زبان](#)

[نما](#)

[کتاب و نشریه](#)

[عکسهای شاعران و نویسندگان و ...](#)

[... از نگاه دیگران](#)